

# آموزش در جهت معماری اسلامی

## گلزار حیدر

سخن من بیش از آنکه درباره «انقطاع فرهنگی» باشد، درباره فرسایش آهسته و تدریجی است. در راه حل‌های خود آن اندازه به احتراز از خطر «حملات اعتقادی» که در جهان اسلام واقعیت روز است اعتنا نمی‌کنم که به ایجاد تصویری روشن از سرمنزل مقصود یا تصویری که ما را به فرهنگ راستین اسلامی رهنمون شود. بگذارید نخست موضع خود را درباره فرهنگ و معماری روشن کنم:

اغلب می‌گویند معماری بیان‌کننده صریح و اصول فرهنگی است، و هر چند ناآگاهانه، از این نکته چنین نتیجه می‌گیرند که نخست فرهنگ به عنوان علت وجود داشته و سپس معماری به عنوان نتیجه و معلول منطقی پدید آمده است. بگذارید خطر تعصب نشان دادن نسبت به توانمندی معماری را به جان بخرم و بگویم که در تمدنی زنده و پویا وضع درست برعکس است؛ معماری آمده است تا پیدایش فرهنگ ممکن شود. خانه ساخته شده تا بودن را اثبات کند و صورت آن خود گویای دیدگاهی است نسبت به زندگی. ابزار را می‌آفرینند نه آنکه فقط آن را به کار ببرند، و صورت را به بنا می‌دهند نه آنکه در اجرا بنا خود به خود صورتی می‌یابد. در این حال معماری برای فرهنگ، هم صحنه است و هم صحنه گردان. فقط آن گاه که فرهنگ زوال یابد و در بند عرف و عادت اسیر شود آثار معماری نیز به صورت پاسخهای صورتبندی شده برای مسائل جا افتاده در می‌آید که اندک تفاوت‌های بین آنها وانمود کننده ابداع و ابتکار است.

آن گاه که معماری فرهنگ شود، زمین به بوستان بدل می‌گردد؛ آب به حوض؛ خلا به فضایی پرروح و ماده به صورتی شیوا. آن گاه است که اشکال دست به دست هم نقوش را می‌آفرینند و خط مقدس می‌شود. از چوب رحل می‌تراشند که جایگاه کتاب الله است و از سنگ مقبره می‌سازند که نفی میرایی است. انسان خواهان درنوردیدمان زمان است. برای بقا اشیایی ساخته و اندیشه‌هایی پرداخته است که عمری درازتر از او دارند. در

میان این هدایای آدمی به آینده، به راستی معماری از همه ارزشمندتر است. اما با فرهنگی مغشوش و تمدنی رنگ‌باخته، این هدایا فقط عتیقه به شمار می‌آید، یعنی آنچه تنها برای مورخ علاقه‌مند جالب است و بس.

امروزه با این پرسش روبرویم که آیا فرهنگ‌های اسلامی هنوز وجود دارند و آیا می‌توانند بیان‌کننده تمدن اسلامی باشند یا خیر. همواره پرسش اسلامی بودن معماری را پیش رو داریم. می‌پرسند معمار میراث فرهنگی آیندگان چه کسی است؟ برای آموزش او چه باید کرد؟ بدبختانه نمی‌توانیم این پرسشها را با آسودگی خیال پاسخ گوئیم زیرا اذهان مسلمین دچار فراموشی یا گاه تعدد شخصیت شده است. اما جستجوی نور با شناخت تاریکی آغاز می‌شود و درمان نیازمند معاینه و تشخیص صادقانه درد است.

نخست اینکه می‌بینیم اسلام همچون باوری فراگیر در امور جمعی مسلمین حضور ندارد. با وجود اینکه دیدگاه مسلمین به جهان توحیدی است و پیوسته سخن از امت در میان ایشان شنیده می‌شود، اما اسلام همچون اندیشه‌ای قابل اعمال در سرتاسر زندگی ایشان حضور ندارد. مسلمین بجای تشکیل امت واحده به افزون بر چهل ملت مختلف تقسیم شده، تاریخ اسلامی خود را با تکلف بسیار مرزبندی کرده، فرهنگ‌های ملی خود را پرداخته‌اند و میراث فرهنگی خویش را هر جا که با اهداف کوتاه بینانه‌شان سازگار ببینند مطرح می‌کنند.

در عرصه محیط زیست تنی چند کوشیده‌اند تا رابطه خدا و انسان و طبیعت را دستمایه استنباط اخلاق زیست محیطی قرار دهند که برای معماران مسلمان مبنای ارزشی قابل رجوعی باشد. اما این تلاشها بیشتر در حد آرزوهای دست نیافتنی چند روشنفکر بی‌عمل باقی مانده است.

شناخت‌شناسی به اصطلاح معاصر اسلامی از نظام تفکر غیر دینی تمیزدانی نیست. گاه می‌کوشند شناخت را اسلامی کنند، اما جز در چند مورد، این کوششها آب زر دادن بوده است به غیره طلا. دوم آنکه روان جهان اسلام را تا بدان جا آزرده‌اند که در جامعه اسلامی شاهد واکنشهای تند عصبی، از خود بزرگ بینی گرفته تا نفرت بیمارگونه از خویش، هستیم. در کلانشهرهای جهان اسلام، آثار بیمارگونه درمندان بر جای مانده است که هویت و زبان مناسب خود را طلب کرده‌اند. شهرهای مسلمین آشفته بازاری است از آثار معماری مختلف، از تاریخگرایی محض تا سبک بین المللی

با «بزرگ اسلامی». این معماری خود باخته همراه و همدم جدایی ناپذیر فرهنگ خودباختگی است.

سوم اینکه ملاحظه می‌کنیم روشنفکران اسلامی به رغم آنکه ظاهراً جان تازه‌ای گرفته‌اند، هنوز بسیار بی‌رمق‌اند. اگر چه تعداد مسلمین تحصیلکرده روبه فزونی است، در اندیشه‌های ایشان نه چهارچوب مشخصی دیده می‌شود و نه یک جنبش فکری که بر اساس آن بتوانیم واقعیت عصر خود را درک و تصویری از آینده ترسیم کنیم. در عوض روشنفکر مسلمان را در لباسها و هیئتهای گوناگون می‌یابیم: سوسیالیستی که خواهان مشروعیت دادن به اسلام است؛ نظریه پرداز سیاسی که به روی توطئه‌گران مفروض خود شمشیر کشیده است، فن سالاری که نوید رسیدن به افق‌هایی تازه می‌دهد، و نویسنده جزوه‌های متداول برای برنامه‌های رسمی اسلام خواهی. افزون بر این افراد، آرمانخواهان‌اند که باورهای فریبنده و روح شیفته آنها همواره مکمل یکدیگرند. در این نمایش مضحک و اندوهناک از اسلام نو، معماران به اختیار یا به جبر، نقشی چشمگیر ایفا می‌کنند.

مسلمین عصر حاضر، نه با اصول اعتقادی به بیان هنری وادبی دست یافته‌اند و نه با فلسفه اخلاقی. اندیشه‌های توانمند اقبال و نظرهایش درباره هنر هدفدار نتوانسته است بر روشنفکران هنرمندان مسلمان تأثیر بگذارد. معماری ما از اندیشه‌های ما دور افتاده و هنر ما از هدف و مقصود تهی شده است. روشنفکران مسلمان در جهان غیرواقعی به سر می‌برند که مملو از تناقض و در آستانه واپسگرایی یا رویا پردازی شدید است.

چهارم اینکه مسلمانان در طلب توسعه، بدون وچون و چرای زیاد، مذهب علم و فن آوری را پذیرا شده‌اند. البته چون نتوانسته‌اند اسلام را از آزمایش مورثی و اجتماعی خود بزدایند، کوشیده‌اند تا باور تازه را به بدنه کهنه پیوند بزنند. چون احساس می‌کنند بیچارگانی عقب مانده‌اند، هوس رسیدن به قافله تمدن بر ایشان مستولی شده است. با این احساس و دیدگاه، برنامه‌های کمک رسانی جهان و افسون انتقال فن آوری برای مسلمانان بسیار فریبنده است. آنچه جای افسوس دارد این است که در حالی که نهضت روشنفکری غرب از چنان پویایی برخوردار بود که به اندیشمندانی چون آلدوس هاکسلی، جرج ارول، ژول ورن، و هربرت جرج ولز امکان دهد تا هر یک با اعتقاد راسخ تصویری الهام بخش امامتفاوت از آینده ترسیم کنند، جهان اسلام اندیشمندانی پرورده است که در موضع تدافعی و با پوزش خواهی

می‌کوشیدند خود را قانع کنند که قرآن و علم - و تلویحا فن آوری نو - «به طور معجزه آسایی با یکدیگر سازگارند.» با این منطق ساده لوحانه بود که صحنه را برای صدور قطعنامه‌ها تردید ناپذیر در دفاع از ایمان به آینده و فن آوری آراستند.

در میان مسلمین هرگز کسی چون ژاک الول یا هربرت مارکوزه نبوده است که به ایشان درباره افسون فریبای ماشین هشدار دهد. هرگز کسی چون لوئیز مامفورد یا مارشال مک لوهان نبوده که بتواند قالبهای تاریخی را تعریف کند یا ذهن را بر سر محدوده‌های امکان به شور آورد. در میان مسلمین حتی به شیفتگان فن آوری چون باکمینستر فولر یا آینده‌گرایانی چون هرمن کان یا جرارد اونیل هم بر نمی‌خوریم. شگفت آنکه هنگامی که جنبش حمایت از محیط زیست در غرب اوج می‌گرفت، سردمداران جهان اسلام دیوانه‌وار به ایجاد مشکلات زیست محیطی مشغول بودند و عذرشان این بود که این مسائل عوارض جانبی و گریز ناپذیر پیشرفت است. درست برعکس، بسیاری از فن سالاران مسلمان دعوت جهانی برای دستیابی به فن آوری مناسب را به نقشه‌ای شیطانی تعبیر می‌کردند که هدف از آن عقب‌نگه داشتن کشور است.

در جهان اسلام عطش فن آوری و ابزارهای آن سیری ناپذیر بوده است و مسلمین خود هیچ تلاش مهمی برای تدوین معیارهای لازم جهت ارزیابی فن آوری نکرده‌اند. آوای سوزناک حسن فتحی برخاست، اما در بی‌اعتنایی عصر خود به جایی نرسید. چند گروه پراکنده، پرچمدار فن آوری بومی، اتکا به خویشتن، فن آوری نرم، خانه‌های خشتی و گلی و معماری با ریشه‌های ملهم از اصول اربعه و قرون وسطایی چون آب و باد و خاک و آتش شدند، اما این تلاشها بارقه‌های پراکنده‌ای در خاکستر فراگیری است که در کتاب جامعه تکنولوژیکی اثر الول وصف شده است. ولی در کنار این خیرخواهان، مرتجعین سنتگرا و قوم پرست نیز نشسته‌اند. ندای صادقانه‌ای که هماهنگی انسان و طبیعت، اقتصاد و اخلاق، صورت و معنا را طلب می‌کند، بین جداول و نمودارهای شیفتگان علم و فن و جنجال مدافعان پرهیاهوی سنت خفه می‌شود. مسلمانان خواجگان وفادار حرمسرای فن آوری شده‌اند: حضور دارند اما حضوری ابتر و دور از خلاقیت.

و آخرین نکته اینکه آموزش، به ویژه آموزش متخصصین را در درجه اول جزئی از توسعه نیروی انسانی محسوب می‌کنند و آن رادر ارتباط با برنامه ریزی اقتصادی و آمارهای ملی می‌دانند. برخی

از مدارس معماری در جهان اسلام درس‌هایی درباره اسلام و فرهنگ‌های اسلامی عرضه می‌کنند، اما محتوای این دروس از حد معرفی سرسری ادیان و تاریخ شسته و رفته فراتر نمی‌رود. دروس تاریخ هنر و معماری اسلامی اغلب مروری فارغ از نقد و تحلیل است. اما از این نکته مهتر این دیدگاه است که آموزش نیز چون فن آوری قابل خریداری، قابل انتقال، و از جنس خدمات مستقل از ارزش‌های فرهنگی است. پیوسته به ما می‌گویند که دانش به خودی خود بد نیست بلکه نحوه کاربرد دانش آن را به خوب و بد تبدیل می‌کند. کم‌اند کسانی که حاضر باشند به این نکته بیندیشند که شاید مهمترین ارزشها را در پس آنچه دانش می‌خوانیم و در پشت نحوه تثبیت و تبادل آنها پنهان کرده‌اند. به معماران مسلمان که در دهه‌های 1950 م و 1960 م در خارج از کشور خود آموزش دیده بودند، آموخته بودند که در فرآیند ساخت اولویت مطلق با نظام فن آوری است و مصالح نوین چون فولاد و جام شیشه می‌بینیم. مسلمانان هنوز مشغول ساختن نمونه‌های ایشان با عذری بدتر از گناه و به بهانه نمادگرایی، خیره سرانه به ورطه گزینش از عناصر غربی و شرقی می‌افتند؛ برجی مدور می‌سازند زیرا دایره نشانه وحدت و توحید است، و آن را بر پنج ستون به نشانه پنج فریضه دینی قرار می‌دهند. خداوندا به ما رحم کن و ما را از شر این معماری حفظ فرما! آن گاه که شوق به فن آوری در خدمت نوخواهی و نوگرایی و مدرنیته قرار گیرد و اکپرسیونیسم دینی نمادگرایی محض را توجیه کند، دیگری جای تعجب نیست که مسجدها را با گنبدکله قندی بسازند، محوطه دانشگاه‌ها را متراکم و چند ضلعی طراحی کنند، و مؤسسه قرآنی را به شکل کتاب درآورند.

اینکه تقصیر نابسامانی امروز را بر گردن گذشتگان بگذاریم، یا اینکه مشتتها را بی‌امان بر سر کیسه بکس محبوبمان، یعنی غرب، فرود آوریم، کمکی به ما نمی‌کند. نسبت دادن این وضع به قضا و قدر هم چاره ساز نیست. مسلمین باید آگاهانه وجود این تعارضها و ناسازگاریها را بپذیرند و با مقصدی روشن برای رفع آنها دست به کار شوند؛ در غیر این صورت سطحی نگری حاکم بر فرهنگ و معماری ایشان علاج نخواهد شد.

باید دانست که فرهنگ مسلمین از زبان ایشان فراتر است و شامل آداب و رسوم قومی و تجلی اجتماعی باورهای مردانی است که با خدای عالم عهدی بسته‌اند و می‌خواهند تحت هدایت او عمل کنند و هنر خلاقیت خود را به خالق متعال پیش کش نمایند.

مسلمانان باید حق انسان بر انسان، انسان بر طبیعت، و در عین حال طبیعت بر انسان را بازشناسد و متعهد به برقراری تعادل و توازن و عدالت بین آنها شوند. خلاصه اینکه مسلمانان هم عباد الرحمن هستند و هم خلفاء فی الارض.

اعتقاد راسخ دارم که احیای جدی فرهنگ اسلامی و گریز از پذیرا شدن واقعیت موجود تنها با بازآموزی و بلکه اصلاح مجدد روشنفکران مسلمان آغاز می‌شود. این نکته بستگی دارد به فلسفه و عوامل ایجاد کننده تحول. توضیح خواهم داد که روش عمل و حاصل کار نمی‌توانند دارای دو مبانی مختلف ارزشی باشند. بنابراین هیچ جنبش اسلامی و روشنفکری نمی‌تواند به اهداف خود دست یابد، یا حتی پا بگیرد، مگر آنکه ریشه در بینش اصیل قرآنی نسبت به هستی داشته و از شناخت شناسی یکدست و بدون تعارضی برخوردار باشد.

مسلمانان باید نخست بپذیرند که نه علم و فن عاری از برخی ارزشهای نهفته‌اند و نه حتی هنر. مسلمانان باید این عادت را ترک گویند که راه حل را بخرند و آن گاه دنبال مسئله بگردند. باید از ساده کردن مسئله در حد جهل موجود دست بردارند، و باید در برابر وسوسه فریبدهنده فن آوری مقاومت نمایند. برعکس، مسلمانان باید با دقت اصول اخلاقی لازم برای برخورد با فن آوری و محیط را صورتبندی کنند و مهارت ارزیابی را در خود بپرورند تا بتوانند با هشیاری تصمیم بگیرند.

اما در مورد مسئله فرم و صورت، بگذارید ادعا کنم که اگر تعریف صورت، وجود روابط تغییر ناپذیر ساختاری بین عناصر مختلف باشد، آن گاه اسلام در مقوله فرایض دینی و آداب اجتماعی به نسبت صورتگر است. اما در ورای این صورتگرایی دینی و اجتماعی، در بعد صورت ادراکی و احساسی، آزادی مطلق در آن قابل تمیز است. تنها یک قرآن با یک ساختار و یک محتوا وجود دارد اما آن را به خطهای مختلف می‌نویسند و به قرائتهای مختلف برمی‌خوانند. نحوه استفاده از مسجد الگوی ثابتی دارد و ارکان نمازهای یومیه و ترتیب آنها همه جا یکسان است، اما مسجد را به صورتهای مختلف ساخته‌اند. شک نیست که می‌توانیم پاره‌ای از مشخصات مساجد را که از آغاز وجود داشته است و عناصر مشترک آنها چون آستانه، کرانه، جهت، قبله، و محراب را برشماریم، اما این نکته پابرجاست که در این بنای بسیار رایج اسلامی تنوع صوری و ساخت معماری بسیار زیاد است. مسجد اعظم دماک در اندونزی و مسجد سبز بوسا در ترکیه تقریباً در یک

دوره ساخته شده است اما به صورتهایی بسیار متفاوت. رابطه حیات و مسجد و گورستان عثمانی در قرن دهم/ شانزدهم، با رابطه مسجد و مقبره در آثار گورکانی هند و یا بناهای صفوی ایران به نسبت متفاوت است. طبقه بندی و مطالعه صوری هر یک از انواع اصلی بناهای اسلامی در سراسر تاریخ بر نظریه ما صحنه خواهد گذاشت که در عین وجود وحدت در دستور زبان معماری در تمامی فرهنگهای اسلامی، واژگان این زبان به هیچ قید و بندی مقید نیست. بلکه جان صورت در شکل گرایی شریعت، نگاه تفسیری به قرآن و طلب معنا و کمال متناسب با مقصود بنا، نهفته است. در فرهنگهایی که برداشتهای باطنی از اسلام در آنها حاکم بوده است، به ظهور کیهانشناسی اسلامی، تصاویر بهشتی، علم اعداد، و نیروی ویژه اسماء و آیات برمی خوریم. در معماری اسلامی نیز، چون همه معماریهای سنتی مهم جهان، همزمان اقلیم، محیط، زمین، فن آوری، مواد و مصالح، صنایع و پیشه‌ها، و ضرورت‌های کارکردی تأثیراتی بنیادین بر پیدایش صورت نهاده است.

در طول تاریخ مسلمانان با الهام از شکل صوری فرایش دینی و تصاویر و تشبیه‌های قرآنی کوشیده‌اند به صورتهای نمادهای بومی خود شکل تازه‌ای بخشند و ذوق روحانی، حیات دنیوی، و تصوراخروی خویش از بهشت را بیان کنند. دلیلی وجود ندارد که نتوانیم این نیروی الهام بخش را بار دیگر برانگیزیم و آن را دستمایه اصلاحات و ابداعات سازگار با درک امروزی خود از قرآن و اسلام و مقصود خود از زیستن قرار دهیم. برای من مثل روز روشن است که در فقدان چنین پویایی، یا محکوم به تقلید کورکورانه از اجداد خویش خواهیم شد و یا دنباله‌روی سطحی از مدرنیته که به مسخ هولناک ما خواهد انجامید.

سخن از مسلمان معاصر، و سوسه فن آوری و پیشرفت بی‌هدف که در برابر او قد علم کرده، و تمنای او برای هویت و هدفمندی به حد کفایت گفته شد. امید من آن است که اکنون نظرهای هر چند آرمانگرایانه‌ام را درباره تصاویری از فرهنگ اسلامی آتی، فن آوری مبتنی بر ارزشها و صورتهای با معنا و شیوا روشن کرده باشم. بازگردیم به قلمرو آموزش و روی سخن بگردانیم به آنان که پیشه‌شان با پیشه من یکی است. بگذارید مقدمه‌ای بازگویم تا بحث را با معنایی دیگر برانگیزم:

1. برای آموزشی که هدفش ایجاد معماری در خور نام اسلام باشد، نمی‌توان از کلیت و ماهیت جامع آن

فارغ شد. شناخت درونی از جهان بینی اسلامی و مسلمانی معتقد بودن الزاما با درک عقلانی اسلام یکی نیست. ملحدین، مشرکین، و حتی مادیون، هر قدر هم از اسلام آگاهی داشته باشند نمی‌توانند منبع الهام برای مسلمانانی به شمار آیند که می‌خواهند معمار اسلامی شوند. تبعات چنین بیگانگانی در بهترین حالت در خود تنیدن است و نوشتن نوشتارهای تحلیلی و چشمگیر. اما مهمترین ارزش آموزشی این تبعات برانگیختن ذهن مسلمانان معتقد و جستجوگر است برای کاوش در اعماق خویشتن و کشف معنای حقیقی خود، که مسلمانان امروز سخت بدان نیازمندند. تنها گریز از کنج عزلت چشم ما را به ماهیت راستین باورهایمان خواهد گشود، و تنها آن زمان است که می‌توانیم با آگاهی کامل اسلام را از نو پذیرا شویم یا آن را رد کنیم. دانشجوی مسلمان باید این غربت غربی، این رویارویی با نگرش غیر دینی و شک مستمر را در محیط آزاد دانشگاه بیازماید. تنها آن زمان است که می‌تواند اسلام زنده و پویا و خلاق را بار دیگر کشف کند.

این سفر بی‌خطر و مشقت نیست، اما حاصل آن ارزشمند است. کلام تاریخی جوینی نیشابوری را به یاد آوریم که شرط دانش اندوختن هوش و شور و فقر و هجران، پند استاد و عمر طولانی است.

2. معلم تدریس می‌کند زیرا فاضل است و ماهر و عاقل و عاشق پیشه خویش. شاید در درس او اطلاعاتی منتقل و پدیده‌های پیچیده‌ای توضیح داده شود، اما ماندگارترین تأثیر معلم از بیان فلسفه شخصی و نمونه آثار او حاصل می‌گردد. یادگیری فرآیندی است همراه با جذب، و معلم نمی‌تواند از بار اخلاقی موقعیت خود، که موجب انتقال باورهای او به دانشجویان می‌شود، حذر کند. اگر آرمانگرا باشد، دست پروردگان او یا آرمانخواه می‌شوند یا مجنون؛ اگر در عملگرایی افراط کند، شاگردانش مدافعین بی‌قید و شرط وضع موجود از آب در می‌آیند؛ اگر به تعصب خشک بگراید، یا مریدان افراطی تربیت می‌کند و یا مخالفان کور. اگر خود نیاموزد نمی‌تواند بیاموزد، و اگر در آراء خود صادق نباشد نمی‌تواند با عرضه آنها کسی را قانع کند. در چهارچوب

اسلام تعلیم فراتر از درس گفتن است و معلم خود بخش مهمی از آموزش به شمار می‌آید. معلمان معماران تاریخ فردا محسوب می‌شوند و امید به تحولات کیفی چشمگیر در جهان اسلام به وجود ایشان وابسته است.

3. بر این باورم که نقد و روزنامه نگاری ابزارهای بسیار نیرومندی برای تبیین نظریه‌های طراحی، روشن کردن ارزشها و ای بسا جا انداختن مستقیم اندیشه‌ها در افکار عمومی است. آسانترین راه تحریم هر موضوع یا نظریه در طراحی، آن است که همگان درباره آن سکوت اختیار کنند. بر عکس هر افسانه‌ای را می‌توان با استناد مکرر به آن در گفتار و نوشتار و استفاده از آن به عنوان شاخص نقد کارهای دانشجویی به پایه حقایق مسلم و خلل ناپذیر و خرد محض رسانید. بنابراین نباید از اقتدار ظریفی که منتقد، نویسنده، یا ناشر دارد غافل باشیم. باید فن آوری را چون موضوع کلیدی فرهنگی و یکی از عوامل مهم تعیین کننده صورت معماری که نقش آن فراتر از قیود محض اجرایی است، پذیرفت. باید وجوه اقتصادی معماری را به عنوان مسئله عدالت اجتماعی و در عین حال صرفه جویی خلاقانه در عین شکوه ظاهری مطرح کرد. و باید در هر طرح بیان نمادها و ساختار معنایی آن طرح را طلب نمود. باید پیروی عاشقانه از سنت به همان اندازه مورد سؤال قرار گیرد که تظاهر به مدرنیته، و البته باید همان قدر از کارکرد و اقلیم و آسایش سخن گفت که به وجوه شاعرانه فضا و پی جویی بهشت در معماری اعتنا می‌شود.

4. ایمان، معرفت، بودن، و شدن در شخصیت اسلامی جدایی ناپذیرند. ایمان را به عمل دوخته‌اند و اعتقاد را به حرفه. در آموزش، محتوا و روش جدایی ناپذیرند. بهترین نوع تربیت ریشه در زیستن دارد. آموزشی که هنر زیستن را غنا نبخشد، فقط تمرین و ظایف روزمره است و یاوه سرایی بی حاصل.

حال بگذارید افکار خود را حول یک پرسش متمرکز کنم و آن اینک: چگونه می‌توان تحول در آموزش فن آوری را در چهارچوب اهداف کلانتر، یعنی تحقق معماری ناب، موجب شد؟ کار را باز گرد هم آوردن چند اندیشمند، شاید هفت تن که هر یک در عمر خویش نقش پی را بین دو رشته مختلف ایفا کرده‌اند، آغاز کنیم.

این اندیشمندان عبارت‌اند از یک طراح فیلسوف، یک فیلسوف دین شناس، یک دین شناس تاریخدان و یک تاریخدان دانشمند، یک دانشمند مهندس، یک مهندس سیاستمدار، یک سیاستمدار بنا، و یک بنای طراح. مطلوب آن است که برخی از این اندیشمندان طعم دو فرهنگ شرقی و غربی را نیز چشیده باشند. از ایشان سه پرسش خواهم پرسید و یک پاسخ مشترک و مکتوب طلب خواهم کرد و اینک آن سه پرسش:

1. اسلام چه حدودی برای دخالت فن آوری بشر در محیط زیست او معین می‌کند؟
2. جایگاه فن آوری را در محیط دایره واقعیتهای غیر دینی امروز، و مرکز دینی این دایره یعنی آرمانهای اسلامی، در کجا تعیین می‌کنیم؟
3. چگونه باید فن آوری را چون واقعیتی ممزوج با معماری نگاه داشت و در عین حال آن را به عنوان موضوعی در خور طرح در برنامه درسی دانشگاهی تدریس کرد؟

نظر من درباره پرسشهای اول و دوم از آنچه پیشتر گفتیم معلوم است. اما درباره پرسش سوم پیشنهاد می‌کنم که به منظور آموزش، فن آوری به سه مقوله تقسیم شود. مقوله نخست به مفاهیم محض اختصاص دارد که جهان شمول و ماورای معماری محسوب می‌شوند. این مقوله شامل نظریه‌های مبتنی بر فیزیک، ترمودینامیک، ریاضیات و هندسه است. این مطالب را به سبک معمول و با گفتار و مثال و مقدار معتناهی تجربه آزمایشگاهی درس می‌دهم.

مقوله دوم جایی است که فن آوری و طراحی می‌توانند مقصودی مشترک داشته باشند و با هم درآمیزند. در اینجا است که فن آوری از صورت خدمتگزاری که کار اوبه واقعیت رسانیدن صورت است بیرون می‌آید و نقشی مهمتر، یعنی عامل تعیین کننده صورت ایفا می‌کند و در نهایت وجهی جدایی ناپذیر از معماری می‌گردد. به تجربه، ارزش اجرای همزمان این دو شیوه را دریافته‌ام.

نخست چند جلسه بحث مشترک که در آنها رابطه صورت معماری با هندسه، سازه و انرژی مطالعه گردد؛ و دوم درس در کارگاه همراه با گنجاندن فن آوری به عنوان یکی از نکات کلیدی در موضوع کار و یکی از ابعاد ضروری در نقد تمرینهای دانشجویان.

به قول سعدی شیراز «مشک آن است که ببوید نه آنکه عطار بگوید»، ولی با کمال تأسف باید اعتراف کنم در حال حاضر این تنها چیزی است که می‌توانم عرضه کنم.

مقوله سوم زمانی است که فن آوری در اجرای ساختمان در خدمت معماری قرار می‌گیرد. در اینجا است که نیت فرهنگی و ایجابات فنی، ابزارها، مهارتها و صنعتها، به هماهنگی و توازن می‌رسند و به اثر معماری تبدیل می‌شوند. برای من این آزمایشگاه واقعی کارگاه نهایی طراحی است و آن را بی‌کم و کاست جزء ضروری برنامه درسی معماری می‌دانم. کارگاه طراحی را تا شهر امتداد می‌دهیم و شهر را به کلاس درس می‌آوریم. تمرکز بر تجربه دست اول در ساخت و ساز و صنایع ساختمانی به درک بهتر جدایی ناپذیری اندیشه و ساخت و احیای ارزشها در طراحی معماری منجر می‌شود.

به موازات این سه مقوله، برگزاری گردهمایی یا همایش تخصصی درباره فن آوری، فرهنگ و معماری لازم می‌دانم. و در اینجا تاریخ منبع مهم درسی و منشأ خودباوری لازم به شمار می‌رود. نمی‌توان نظریه‌های طراحی را به صورت انتزاعی و تجریدی به بحث گذارد، بلکه باید با مطالعه آثار واقعی گذشتگان یا معاصران این نظریه‌ها را بررسی نمود. از تاریخ و نظریات و طراحی غیر اسلامی به عنوان شاهد و شاخص تحلیلهای مقایسه‌ای و برای برخورد سالم اندیشه‌ها استفاده خواهد شد تا اصول عام معماری اسلامی از ویژگیهای منطقه‌ای این معماری قابل تمیز شود.

بالاخره اگر می‌توانستم یک آرزو کنم و یا تنها یک فرصت برای آغاز تحول در اندیشه معماری به من داده می‌شد یک «نمایشگاه آثار معماری اسلامی» به راه می‌انداختم. البته این نهضت با آنچه در سال 1927 روی داد و مایه الهام آن بوده است تفاوت خواهد داشت، زیرا دیدگاه اسلام نسبت به جامعه، اجتماع، کار، و مسکن با دیدگاه‌های اروپایی در آغاز قرن بیستم، یعنی نهضت مدرن و امثال آن تفاوت آشکار دارد. اما فایده کار در چنان نمایشگاهی است که در آن معماران خاموش شوند تا آثارشان سخن بگویند. از این بهتر راهی سراغ ندارم که اندیشه‌های معماری در چهارچوبی مهار شده به بوتۀ آزمایش گذارده شود و اهل علم و اهل عمل نزد هم آیند. موضوعی بهتر از این برای تحلیل نظری، و کارگاهی بهتر از این در مورد فن آوری سراغ ندارم. در نهایت بهترین راه تعلیم بحث و انتشار کتب و نشریات است. صادقانه بر این باورم که زمان اجرای این اندیشه فرا رسیده است.